

دوفصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال اول، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۸

کارکرد مشترک اسطوره و عرفان

علیرضا مظفری^۱

چکیده

در نگاه نخست، به نظر می‌رسد اسطوره و عرفان دو مقوله متفاوت در حیطه علوم انسانی هستند؛ در حالی که با بررسی آن دو از منظری که در این مقاله فرا روی خواننده باز می‌شود، این دو نه تنها جدا از هم نیستند بلکه می‌توان گفت عرفان دنباله و تکمله اساطیر خدایان است. اساسی ترین کارکرد مشترک اسطوره و عرفان، انگیزه نیرومند تقرب انسان به خدا یا خدایان است، انگیزه ای که اساطیر با پایین آوردن خدایان به سطح زندگی زمینی انسان و عرفان با بالا بردن انسان به سوی ملکوت خداوندی بدان دست یافته است. از این رو کارکرد اساطیر در برداشتن فاصله انسان و خدایانش کارکرد تنزلی است؛ اما کارکرد عرفان برای حصول به این مقصود کارکرد صعودی است. آیینها و ادیان اساطیری، مبلغان نزول خدایان به سوی انسان و پدید آمدن گروهی «خدایان انسان وار» است؛ در حالی که ادیان و آیینهای عرفانی تبیین کننده چگونگی صعود و معراج انسانهای کامل به ملکوت خداوندی و در فرجام پیدایش گروهی «انسانهای خداگونه» هستند.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، عرفان، اسلام، مسیحیت، یهود.

۱. استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه Email: Alirezamzffr@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۸۷/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۸۷/۸/۲۰

توضیح چند اصطلاح

اسطوره

مقصود ما از اسطوره در این گفتار، مجموعه روایات و حکایاتی است که در ادوار پیشادین و حیانی درباره باورهای قدسی و خدایان پرداخته و نوشته شده است. این روایات در عین اینکه مبتنی بر نحوه تلقی آنها از عناصر قدسی و ماوراءالطبیعه است، شالوده و اساس آیینهای دینی آنها نیز بوده است.

کارکرد

وظیفه مؤثری است که یک امر بخصوص در زمینه واحدی از حیات فرهنگی نوع انسانی ایفا می کند؛ با تذکر این نکته که هر نوع باور قدسی نسبت به عالم ماورا یا حتی انکار آن، کلیت فرهنگ باورمندان خود را تحت تأثیر خود قرار می دهد.

عرفان

هرنوع گرایش نظری و عملی مبتنی بر باورهای قدسی درون شخصی است که به باور معتقدانش، اسباب نزدیکی و تقرب آنها را نسبت به منشأ هستی - با هر نام و تصویری - فراهم می سازد. این بدان معنی است که تفاوت و امتیاز آن با باورهای دینی و مذهبی تا حد زیادی به جنبه تصورات فردی از خود و منشأ پیدایی خود و هستی بر می گردد. یعنی باورهای دینی و مذهبی باورهای عام و کلی است که در درون دایره باورهای خود از فردی به فرد دیگر تغییر نمی کند؛ در حالی که باورهای عرفانی به تناسب نحوه ادراک و تلقی از خویشتن و مصدر خویشتن در معرض تغییر و تفاوت قرار دارد. اما از آنجا که افراد انسانی با تمام تفاوتهای ظاهری و باطنی، دارای مشترکاتی در ژرف ترین زوایای ناخودآگاه خود هستند، می توان در انگاره های عرفانی نیز صرف نظر از پوسته و ظاهر آن در محتوا و هسته کانونی به مشترکاتی در خور توجه دست یافت. با وجود این عرفان همواره به عنوان همزاد باورهای دینی قابل تأمل است؛ از این رو هر باور دینی نوع خاصی از باورهای عرفانی را تعریف و ارائه می کند.

ادوار دینی

در این طرح، باورهای دینی به دو دوره تقسیم شده است: دوره پیشا ادیان و حیانی و دوره ادیان و حیانی. مراد ما از ادیان و حیانی، ادیانی است که بر مبنای وحی از سوی خداوند واحد بر پیامبری مشخص در سطح باورهای نوع انسانی - فارغ از محدودیتهای قومی و قبیله ای - اشاعه یافته است. بنا بر این ادیان و حیانی از دیدگاه این طرح، ادیان توحیدی فراگیر چون: یهودی، مسیحی و اسلام است. بنا به شواهدی که از بطن عهد عتیق ارائه گردیده دیانت یهود را می توان فصل الخطاب و دوره پیشا ادیان و حیانی و دوره ادیان و حیانی تصور کرد. قرار گرفتن در این نقطه عطف، آن دیانت را از باورهای هر دو دوره بهره مند ساخته است. ناگفته نماند که در این مقاله هر گونه استدلال در مورد ادیان مذکور مبتنی است بر مفاد کتابهای مقدس و آسمانی آن ادیان و برای پرهیز از هر گونه سهو و خطا در استدلال از ارجاع به منابع ثانوی که بعدها بر مبنای آن کتب تحریر شده - و ای بسا می تواند متأثر از نحوه قرائت و استنباط نویسندگان باشد - پرهیز شده است. از این رو قضاوت این طرح در خصوص دیانت یهود کاملاً مبتنی است بر آنچه در صورت موجود کتاب تورات مندرج است با علم به اینکه برخی از آن موارد بعدها بدان کتاب افزوده شده است.

هدف

شاید در نگاه اول، عنوان طرح خواننده محترم را به موضع نفی و انکار سوق دهد: میان عرفان و اسطوره چه وجه جامعی می توان یافت؛ در حالی که هر کدام در ادوار متفاوت و جنبه های مختلف از حیات فکری بشر کاربرد داشته است؟ اما از منظری که در این مقاله به روی خواننده گشوده خواهد شد، این دو موضوع نه تنها غرابتی نسبت به یکدیگر ندارند بلکه می توان تا حدی یکی را مکمل و جایگزین دیگری دانست. هدفی که این طرح در پی دست یابی به آن است این نکته است که با وجود علم به ارتباط این دو موضوع از موضوعات علوم انسانی، کارکرد آنها در سطح کلان جوامع بشری چیست و آیا این کارکرد، انتظار و توقعی از پیش تعیین شده و حاصل استدلال و تعقل است یا صرفاً گونه ای پاسخگویی به نیازی از نیازهای فطری بشری است؟

پیش آگاهی

ابتدا باید گفت منظور ما از اسطوره در این گفتار، محدوده خاصی از اساطیر یعنی اساطیر خدایان است. اگرچه درباره سرچشمه های دین نظریه های مختلفی از روزگار گزنفون تا دوره معاصر ارائه شده است اما به نظر می رسد نظر اتو (۱۸۶۹-۱۹۳۷) از امتیاز منحصر به فردی برخوردار است.^۱ رودلف اتو پیشتر ریشه اساطیر و همچنین دین را در ترس و شگفتی راز آمیز از مافوق الطبیعه دیده است (کمبل، ۱۳۷۸: ص ۵۵) او « به تأکید بر سرشت غیر عقلانی تجربه دینی علاقه مند بود و در این راستا وجود مفهوم ربانی - روحانی (numinous) در انسان، یعنی توانایی آگاهی حضور جوهری کاملاً متفاوت از هر چیزی را که در جهان تجربی اوست، را پیش کشید. او اصطلاح numinous را از واژه لاتین numen که به موجود فرا طبیعی غیر شخصی دلالت دارد برگرفت. بر پایه نظر اتو، حضور ربانی - روحانی تحت دو صورت متفاوت درک و دریافت می شود: هول و وحشت راز آمیز و شگفتی راز آمیز. جنبه نخست، همچنان که معنای واژه اشاره دارد، انگیزتار هول و وحشت در فردی که آن را تجربه می کند، می گردد. البته این هول و وحشتی است که از جانب «دیگر بودگی» وی یا ذات مبهم و خوف انگیزش برانگیخته می شود و حضور ربانی - روحانی در عین حال که هول آور است می تواند شگفت انگیز نیز باشد و قویاً فرد را به رویارویی نزدیک با خود جذب کند.». (واینر، ۱۳۸۵: ۱۳۰۴-۱۳۰۳/۲)

نظری دیگر به عنوان مقدمه ورود به بحث

به نظر نگارنده منشأ اساطیر خدایان بیش از آنکه ترس و شگفتی از ماوراء الطبیعه باشد، شوق تقرب و نزدیکی به مافوق الطبیعه به قصد بهره مندی از پشتیبانی آن است. انسان بدوی، آن گاه که هنوز عقلانیت و اندیشه گری خود را جهت به سامان آوردن حیات خود بر بساط زمین خاکی به کار نبسته بود در مواجهه با موجودات پیرامون خویش همواره در ترس و هراس آزار دهنده ای به سر می برد. باید بپذیریم که انسان در این دوره از حیات خویش بویژه در مقابله با حیوانات درنده و شاکدار از اسباب و نیروی بدنی کافی برخوردار نبوده است. به نظر می رسد آگاهی انسان از «ضعف و ناتوانی» خود یکی از ابتدایی ترین معارف او نسبت به خودش بوده است. شاید با اندکی

جرات بتوان گفت که امتیاز ابتدایی انسان و حیوان نیز از همین یک نکته آغاز شد: انسان چون دانست که ضعیف است تمام قوای بدنی و ذهنی خویش را برای فرار از این ضعف به کار بست.^۲ همین نکته یعنی «ضعف» آدمی او را در دو جهت به تکاپو و تلاش برانگیخت: به کار بستن تعقل ابتدایی برای ساختن ابزاری برای چیرگی بر حیوانات به وسیله مشابه سازی سلاحهایی بر اساس نمونه های حیوانی آنها، مثل ساختن دشنه و خنجر های سنگی با الگو برداری از دندانهای نیش یا چنگال حیوانات درنده و...^۴ - که منتهی به پیدایی علوم و معارفی شد که تضمین کننده حیات مادی او بود - و تقلائی ناخودآگاه برای یافتن حامی مقتدر و توانایی که از او در برابر قوای آسیب رسان حمایت و یاری کند؛ این مساعی نیز منتهی به پیدایی توتماها و باورهای اساطیری و مذهبی و گونه‌های بدوی هنر شد.^۵

با وجود تحولات بسیاری که در حیطه خدانشناسی نوع بشر از سالیان بسیار دور تا عصر حاضر صورت گرفته، تنها تصور ثابت و پایداری که بشر از ابتدا تا حال حاضر در ادیان توحیدی و غیر توحیدی در مورد خدا یا خدایانش داشته و دارد، باور قطعی و محتوم حمایت و پشتیبانی است.^۶ به عبارت دیگر آنچه بشر را در سراسر تاریخش معجب و ملزم به روی آوردن به موجود یا موجوداتی با عنوان «خدا» کرد، نیاز شدید و فطری او به وجود حامی و پشتیبان نیرومند و مقتدری است که می‌تواند او را از گزند موجودات شرور و آسیب رسان و البته دشمنانش و بالاتر از همه از ترس و اضطراب تنهایی در امان نگه دارد.^۷ بر این اساس می‌توان ادعا کرد که بشر به لحاظ ضعف ذاتی، فطرتاً موجودی نیازمند حمایت و پشتیبانی است. در مراحل نخست باورمندی به این حامی و یاور مقتدر، هر آنچه در پیرامون انسان به حالتی غریب، راز آلود و تاحدی غیر عادی جلوه می‌کرد می‌توانست به عنوان خدا مورد پرستش و تقدیس و استغاثه قرار گیرد اما بعد از گذشت مدتی و مکشوف شدن رازهای آن موجودات زمینی یا عدم دریافت مساعدت و پشتیبانی از آنها، انسان خدایش را از بساط زمین به اوج آسمانها برد. در این دوره با وجود اینکه باورهای انسان در مورد هستی خدا یا خدایانش در آسمانها استوارتر و پایدارتر شد ولی با عدم مساعدت و یاری آشکار خدایان آسمانی - که اغلب، اجرام سماوی چون ماه و خورشید و دیگر ستارگان بود - نوع بشر به این باور رسید که فاصله خدایان و بندگان بسیار دور و درازتر از آن شده که اجازه دهد

خواستگاری مردم به گوش آنها رسد یا حتی بتوانند مصائب و سختیهای زندگی آنها را دریابند. در این مرحله از تاریخ تحول باورها و عقاید دینی نوع بشر بود که انسان به نوستالژی دور ماندگی و محرومیت از تقرب به خدایانی دچار شد که پیش از آن بنا به تصور حضور آنها در بساط کره خاکی، آنها را نسبت به خود بسیار نزدیک احساس می کرد. تمام فدییه ها و قربانیها و انجام آیینهای دینی از آن تاریخ تا کنون همه و همه به قصد قربت و نزدیکی به آن ذات یا ذوات مقتدر و برای بهره مندی از حمایت و نصرت آن حامی یا حامیان توانا صورت گرفته و می گیرد.^۸

با شکل گیری طبقات کاهنانی که نقش واسطه را در میان بندگان پست و خدایان والا ایفا می کردند و برای بالا بردن منزلت و ضرورت حفظ منصب خود در میان جامعه، مبلغان نهایت دوری و فاصله میان خدایان و نوع بشر بودند، احساس نوستالژی و حسرت دور ماندگی از خدایان روز به روز شدت می یافت. اینجا بود که اسطوره خدایان برای به پایین کشیدن یا دست کم جلب توجه خدایان و بوده های ماوراءالطبیعه و به حداقل رساندن فاصله آنها با ابناى بشر وارد عمل شد. ساختن معابدی با سقف های مقوس و گنبدی شکل و تصور و تجسم خدایان در هیأت انسانی و حیوانی^۹ و گاه در هیأتی مرکب از انسان و حیوان (دوبلیوس، ۱۳۸۲: ص ۹۰) تعبیری جز پاسخ دادن به حسرت نزدیک ساختن آسمان و خدایان آسمانی به زمین و نوع بشر ندارد.

انسان با پرداختن به اساطیر، توانست حسرت دورماندگی و تنهایی خود را التیام بخشد. به این ترتیب حاصل اساطیر خدایان را می توان در تحقق یک اصل خلاصه کرد: ورود خدایان آسمانی به حریم زندگی روزمره انسان زمینی و به تبع آن پدید آمدن تعدادی خدای «انسان وار». تمام خدایان اساطیری به نوعی نمونه های اغراق شده انسانهای ادوار شکل گیری خود هستند؛ خدایانی که مثل انسان عشق و رشک می ورزند، دوستی و دشمنی می کنند؛ می خورند و می آشامند و مانند آدمی زاد و ولد می کنند. خدایان آیینهای اساطیری برای پاسخگویی به توقع آدمیان، برای نزدیکی با آنها گاه از در وصلت با آنها وارد شده موجب پیدایش انسانهای نیمه خدا یا خدایان نیمه انسان شدند. در این آیینها نسب نامه قهرمانان و فرمانروایان به یکی از خدایان آسمانی منتهی می رسد. اولیس در اساطیر یونان همیشه به نژاد آسمانی اش و لقب «زاده زئوس» ستوده شده است (هومر، ۱۳۷۱: ۴۲۳، ۳۴۹، ۱۷۹، ۱۶۸...). پادشاهان ایرانی دارای «فره»ی هستند که آنها را به اهورا مزدا

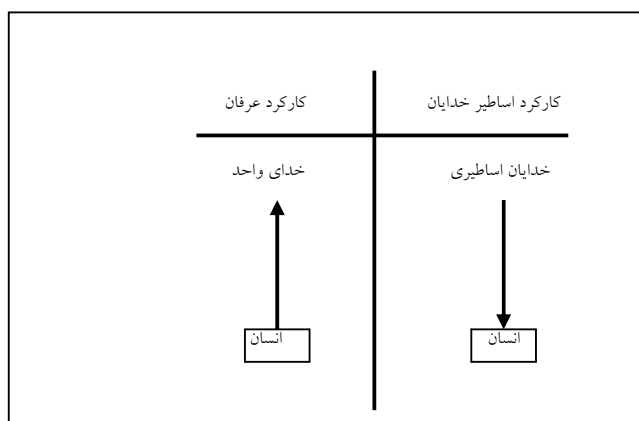
پیوند می زند. کاهنان این آیینها واضعان سنتهایی هستند که می تواند توجه و تقرب خدایان را تضمین کند. با این مقدمه به نظر می رسد که می توان انگیزه پیدایش اساطیر خدایان یا آیینهای اساطیری را شوق تقرب و نزدیکی به خدایان مقتدر برای بهره مندی از حمایت آنها دانست نه ترس و شگفتی راز آمیز از ماوراء الطبیعه. در این آیینها چون انسان از ورود و عروج به اقامتگاه خدایان - آسمان - منع شده یا چنین تصویری برای او مقدور نبوده، خدایان را از آسمانها به سوی خود می کشاند.

در تاریخ تکامل باورهای دینی نوع بشر آن گاه که ادیان الهی و توحیدی شایع و راسخ می گردد، بعد از مدتها رابطه انسان و خدا دچار گسست و گسل می گردد. شاید در این مورد، نتوان از نقش طبقه روحانیان و متکلمان این ادیان چشم پوشید. اینان درست مانند کاهنان ادیان اساطیری برای تثبیت موقعیت اجتماعی خود، آرا و عقایدی را تبلیغ می کردند که به نوعی تعالی خدا و پستی نوع بشر را به باورمندان این ادیان گوشزد می کرد.

در تاریخ تحولات باورهای اغلب ادیان الهی می توان این ادوار را از هم تشخیص داد: ۱- دوره پیوستگی و دوستی خدا و بندگانش؛ این دوره همیشه نخستین مرحله از ادوار تحولات مذهبی است. ۲- دوره گسست که با تکیه مبالغه آمیز متکلمان و فلاسفه مذهبی بر روی اصل قداست لایتناهی خداوند و عدم توانایی بشر برای درک آن ذات منزه آغاز شده با اقتدار متکلمین و روحانیون ادامه می یابد. ۳- دوره پیوستگی مجدد، در این دوره انسان عاصی و بیزار از تصورات نشأت یافته از ذهن متکلمان و روحانیان، دیوار حایل میان خود و خدایش را شکسته برای تقرب به بارگاه خدا راه آسمان را در پیش می گیرد. این دوره همان است که «عرفان» در اشکال گوناگون ولی پیامی واحد در آن شکل یافته، مسیر بالندگی خود را می سپارد. از ویژگی های مشترک این دوره در تمام ادیان، «انسان گرایی»^۱ لجام گسیخته ای است که تحت تأثیر آن، آدمی در راه رسیدن به مطلوب و محبوب خود هیچ حد و مرزی نمی شناسد. اگر انسان اسطوره گرا برای پیوستگی مجدد با خدایانش، آنها را از آسمان به زمین کشاند در این دوره از تحول تاریخ ادیان الهی، انسان راهی آسمان و جایگاه الهی شد تا به این وسیله هم بر اساس اومانسمی که ذکرش رفت قدرت و همت بلند او آشکار گردد و هم خدشه ای به مقام و منزلت کبریایی خدایش نرسد.

اگر آیینهای اساطیری پدید آورنده «خدایان انسان گونه» بود، عرفان معرفی کننده «انسانهای خداگونه» و مردان کاملی است که مصدر انجام اعمال و افعال غیر عادی و فوق بشری هستند. در تاریخ تصوف و عرفان ایرانی عارفانی را می شناسیم که مدعی فنای شخصیت انسانی خود شده خود را با خدایشان یکی انگاشته اند. «انا الحق» حلاج، «سبحانی...» و «لیس فی جبتی سوی الله» بایزید بسطامی و دیگران همه نمودهای تعالی جویی نوع بشر برای نیل به تقرب خداست. آیا مضمون این حدیث که می فرماید «تخلقوا باخلاق الله» نمی توانست تأییدی بر آرزوی آرمانی عرفا باشد. عطش «خدا گونگی» انگیزه نیرومندی برای بسیاری از اقوال و افعال عرفا بود. سیر مراحل مختلف آفاقی و انفسی، ترک ماسوی الله، تن دادن به عشق بی حد و مرز، شهامت و بی پروایی در اظهار رفتار و سخنانی که برای اهل ظاهر قابل پذیرش نمی نمود و در نهایت «مرگ طلبی»، همه و همه تظاهرات بیرونی عطش «خدا گونگی» عرفا و متصوفه به شمار می رود.

بدین ترتیب می توان گفت که کارکرد اساطیر در نزدیک ساختن انسان به خدا یا خدایانش کارکردی نزولی است در حالی که این کارکرد با همان انگیزه در عرفان کارکردی صعودی است. ارج و بهایی که موضوع «معراج» در برخی از مذاهب و ادیان الهی یافته است، بهترین گواه و سند برای اثبات کارکرد عرفانی آن ادیان و مذاهب به شمار می رود. با این مقدمه می توان کارکرد عرفان و اساطیر خدایان را در نزدیک ساختن دو قطب انسان و خدا به شکل زیر ترسیم نمود:



ظرفیتهای اساطیری و عرفانی سه دین توحیدی

در میان ادیان بزرگ الهی، رگه های عرفان در دو دین اسلام و مسیحی سستبرتر از دین یهودی است. شاید بتوان گفت که دین یهودی بیش از آنکه مستعد پروراندن باورهای عرفانی باشد مستعد بالرش باورهای اساطیری است. این دین بیش از آنکه انسان - و در کامل ترین صورت آن پیامبرش - را به سوی خدا و جایگاه آسمانی او بکشاند، خدا را به بساط زمین می خواند و بر روی این کره خاکی رؤیت او را می طلبد. از این رو میان این دین و باورهای اساطیری که خدایان را از آسمان به زمین خواندند، قرابتهای زیادی می توان یافت. بسیاری از موضوعاتی که در باورهای دینی اسلام و مسیحیت در آسمان قرار دارد در باورهای یهودی در روی زمین تصور شده است از آن جمله « بهشت »^۱: «و خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت.» (سفر پیدایش، باب ۲: ۹). نام نهرهایی که این باغ را سیراب می کند نامهای آشنایی است؛ دو نهرش جیحون و فرات است. بهوه، مانند خدایان اساطیری، انسان گونگی خود را تاحدی حفظ کرده است. او خدایی است که مانند انسان می تواند رشک بورزد: «و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده ماند پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد...» (سفر پیدایش. باب ۳: ۲۳) او می تواند از کرده خود پشیمان شود: «و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت انسان را که آفریده ام از روی زمین محو سازم... چون که متأسف شدم از ساختن ایشان.» (سفر پیدایش، باب ۶: ۶)

در این دین نیز مانند اساطیر خدایان از آمیزش پسران خدا و دختران زمینی، قهرمانان و فرمانروایان مقتدر به وجود آمده: «و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان می گرفتند... و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زاییدند ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف مردان نامور شدند...» (سفر پیدایش، باب ۶: ۱-۵)

در دین یهود همواره خداست که از آسمان به زمین نزول می کند: «و خداوند نزول نمود... (سفر پیدایش. باب ۵:۱۱) و خداوند بر کوه سینا بر قلّه کوه نازل شد...» (سفر خروج، باب ۱۹: ۲۰) «و خداوند در ستون ابر نازل شده به در خیمه ایستاد...» (سفر اعداد، باب ۱۲: ۵). حد بالا آمدن موسی و یارانش به سوی خداوند به اندازه فرا رفتن تا بالای کوه سیناست در حالی که آشکارا غیر از موسی باقی پیروان او از تقرب به خداوند منع شده اند: «و به موسی گفت خداوند بالا بیا تو و هارون... و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند... و خداوند به موسی گفت نزد من به کوه بالا بیا...» (سفر خروج، باب ۲۴: ۳-۱ و ۱۲). بر اساس آنچه گذشت دین یهود، دینی است که تقرب خدا و بندگانش را با پایین آوردن خدا از جایگاه آسمانی اش فراهم می آورد؛ از این رو این دین قابلیت چندانی برای پروردن باورها و عقاید عرفانی ندارد^{۱۲} در حالی که در میان ادیان الهی از ظرفیت زیادی برای پروردن اندیشه های اساطیری برخوردار است.

دین اسلام و مسیحیت به مفهومی که گذشت دیانت عرفانی است.^{۱۳} در این ادیان خداوند با تمام تقریبی که نسبت به بندگان خود دارد، هرگز از جایگاه آسمانی خود نازل نمی شود؛ اما دروازه بارگاه خود را به روی بندگان خالصش باز گذاشته تا هر که استعداد و توانایی بالا رفتن از نردبان تعالی و تکامل را به دست آورد، گام در راه آسمانها و ملکوت خداوندی بگذارد. اینکه در قرآن مجید خداوند آشکارا بندگان خاص خود را با خطاب «ارجعی الی ربک» به سوی خود می خواند گواه صادقی است بر اینکه اسلام تقرب عبد و معبود را با تعالی بخشیدن به مقام و منزلت انسانی تحقق می بخشد. معراج انبیای هر دو دین اسلام و مسیحیت از این دیدگاه - غیر از اثبات کمال و اعجاز آنها - نوید بخش امکان فرا رفتن مؤمنان خالص و کامل به سوی خداست. در باب چهارم از رساله پولس رسول به افسسیان می خوانیم که: «... بنا براین می گوید او به اعلی علیین صعود نمود... اما این صعود، نمود چیست جز اینکه اول نزول هم کرد به اسفل زمین. آنکه نزول نمود همانست که صعود نیز کرد بالاتر از افلاک تا همه چیزها را پر کند و او بخشید بعضی رسولان و انبیا و بعضی مبشران و بعضی شبانان و معلمان را برای تکمیل مقدسین... تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تام پسر خدا و به انسان کامل به اندازه قامت پری مسیح برسیم تا... در

محبت پیروی راستی نموده در هر چیز ترقی نماییم در او که سر است یعنی مسیح...» (رساله پولس رسول به افسسیان، باب ۴: ۱۱-۹) و اینکه پولس رسول در ابتدای باب سوم رساله خود به کولسیان می نویسد: «پس چون با مسیح برخیزانیده شدید آنچه را در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است به دست راست خدا نشسته. در آنچه بالا است تفکر کنید نه در آنچه بر زمین است...» و در نهایت مکاشفات یوحنا، خود گواهی آشکار از تعالی خواهی و کارکرد عرفانی دین مسیحی است. بنا بر آنچه گذشت معلوم شد که کارکرد مشترک اساطیر خدایان و عرفان، نزدیک ساختن کانون قداست خدا یا خدایان به نوع بشر است؛ کارکردی که در اساطیر خدایان با سیر نزولی خدا یا خدایان به سوی انسان و در عرفان با تعالی و عروج انسان به سوی خدا تحقق می یابد.

اگر در میان دو قطب «خدا» و «انسان» قایل به جاذبه و کشش باشیم، این جاذبه در اساطیر در قطب انسان تصور شده است در حالی که عرفان این کشش و جاذبه را منحصراً در قطب خدایی می بیند. از اینجاست که در اساطیر همه چیز-از خدا گرفته تا زمان و مکان و...- به سوی انسان کشیده شده - مثل زایش و پیدایش برخی از گیاهان از اجزای بدن قهرمانان اساطیری که در پی اسناد هستی برخی از گیاهان به وجود انسانی است - ولی در باورهای عرفانی همه چیز از جمله خود انسان به سوی خدا جذب شده است. (بی تردید ارزش و اعتباری که جذبۀ الهی در عرفان پیدا کرده و پیدایش شعارهایی چون: «کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن» از همین باور اصلی و کانونی عرفان نشأت گرفته است.) شاید بتوان با اندکی امعان نظر این اصل را در دیگر جنبه های عرفان و اساطیر نیز باز جست. مثلاً باورهای اساطیری آغاز هستی - در تمام صور آن - نوعی تقریب تنزلی هستی شناسی است؛ به عبارت بهتر انسان در این گونه باورها نحوه تکوین هستی را به سطح تصور و تخیل خود جذب و نزدیک می کند. در این باورها نشانی از انسان و مدخلیت او در عمل آفرینش مشاهده نمی شود؛ این در حالی است که عرفان - در تمام صور آن - در تبیین نحوه آغاز هستی از سوی خداوند، انسان را در هیأت کاملش - پیامبر یا هر انسان کامل دیگر را - تا حد نخستین حلقه از زنجیره فعل آفرینش به سوی منشأ هستی بالا می کشد. به بیان دیگر در باورهای عرفانی نمونه اکمل نوع انسان، نخستین صادر از سوی منشأ هستی است. در روایات بندهشنی خلقت در روایات اساطیری هندی «در پایان شب یلدای یک هزار «ماهایوگا»

ویشنو بیدار می‌شود. یک جور گل زیبا و شگفت‌انگیز نیلوفر آبی از ناف ویشنو سر در می‌آورد و ویشنو به صورت و هیأت بره‌مای آفریدگار، یعنی آفریدگار زندگی در زمین از درون آن گل بیرون می‌آید. نیلوفر آبی بنیاد سه دنیا می‌شود. چون برهما از درون آن گل سردر می‌آورد و متجلی می‌شود، بر آن می‌آرامد و چون در می‌یابد که سیلاب تمامی آثار زندگی را از زمین زدوده است و همه چیز را نابود کرده است، آن تخم مرغ را که به هنگام جریان آن سیل عظیم بر روی آبها پدیدار آمده بود و بذر صورتهای گوناگون زندگی، را در خود نهفته بود، می‌شکند و سیر تکاملی آفرینش دوباره زندگی در دنیا را آغاز می‌کند. «(روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۲/۶۳۲)

در باورهای اساطیری چین آمده است که «در آغاز تخم مرغی تمامی دنیای هستی را در خود جای داده بود. توده هرج و مرج ازلی در همین تخم مرغ جای گرفته بود. آسمان و زمین به هم شبیه بودند و همه چیز تاریکی جاودانه و ابدی بود، زیرا نه خورشید وجود داشت و نه ماه. در درون همین توده تاریک، یعنی پانگو، نخستین موجود تشکیل یافت. همین پانگو که خود را در تاریکی زنده یافت و در حالی که در آن تخم مرغ می‌زیست و در همین حال با هرج و مرج قرین و محشور بود، تصمیم گرفت نظم را بر جهان هستی برقرار سازد. نخست دنیای تخم مرغی را شکست. بخش روشن (یانگ) برخاست و آسمان شد؛ در صورتی که بخش سنگین تر (یین) فرو رفت و زمین شد...» (همان، ۲/۶۹۲)

بر اساس اساطیر یونان «از درون خلأ نخستین که هرج و مرج نام گرفته بود، نخستین سه موجود فنا ناپذیر پدیدار شدند و سر برون آوردند؛ به اسامی: گایا، یا جایا (مادر زمین)، تارتاروس که بر ژرف ترین و تیره ترین منطقه دنیای زیر زمین فرمان می‌راند و سومین اروس (عشق) بود که زیبایی خارق العاده اش الهام بخش آفرینش بسیاری از خدایان فنا ناپذیر شده است. آن گاه گایا، بی آنکه شریک یا همسری داشته باشد، اورانوس یا پدر آسمان را زاید... گایا اورا یا کوهستان و پونتوس یا دریا را هم زاید. آن گاه گایا با اورانوس یا آسمان ازدواج کرد و پس از آن اورانوس بر هر چیزی که بعد از آن به وجود آمد فرمان راند...» (همان، ۳۶ به بعد/۱)

آنگونه که دیده می‌شود در هیچیک از این روایتهای اساطیری نشانی از انسان و نقش او در آفرینش هستی دیده نمی‌شود. تنها نشان انسان در این اساطیر، تخیل و تفکر اوست؛ در حالی که

در روایات عرفانی مربوط به نحوه آفرینش به قطع و یقین نشانی از حضور انسان اکمل به عنوان سر نمونه نوع انسانی دیده می شود. مثلاً در روایات عرفان اسلامی آمده است که: «مبدأ مخلوقات و موجودات، ارواح انسانی بود و مبدأ ارواح انسانی روح پاک محمدی بود علیه الصلوة و السلام... پس حق تعالی چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی را از پرتو نور احدیت پدید آورد... در بعضی روایات می آید که حق تعالی به نظر محبت بدان نور محبت محمدی نگریست حیا بر وی غالب شد و قطرات عرق از او روان گشت. ارواح انبیا را علیهم الصلوة و السلام از قطرات نور محمدی بیافرید. پس از انوار ارواح انبیا، ارواح اولیا بیافرید و از انوار ارواح اولیا، ارواح مؤمنان بیافرید و... از دُرد ارواح ایشان، ارواح حیوانات متفاوت بیافرید؛ آنکه انواع ملکوتیات و نفوس و نباتیات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد^{۱۴}...» (نجم رازی، ۱۳۷۷: ۳۸ - ۳۷) در باورهای مسیحیان نیز شاهد وساطت حضرت مسیح در امر آفرینش هستیم: در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود... همه چیز به واسطه او آفریده شد... (یوحنا ۱: ۱، ۳، ۱۴) در دائرة المعارف کتاب مقدس می خوانیم که: پسر، کلام قدرتمندی است که خدا بدان وسیله همه چیز را آفرید. در مقدمه انجیل یوحنا، مسیح به عنوان کلام ابدی خدا آشکار شده است... نویسنده رساله به عبرانیان این موضوع را تصدیق می کند که خدا به وسیله پسر خود عالم را خلق کرد. (محمدیان، ۱۳۸۰: ص ۵۰۴) بدین ترتیب می توان وجه تشابه دیگری برای ادیان و آیینهایی که از قابلیت عرفانی برخوردارند پیدا کرد: بالا رفتن مقام انسان اکمل در آفرینش هستی به عنوان نخستین حلقه در زنجیره آفرینش خدایی (پیامبر اکرم در دین اسلام و عیسی مسیح در دین مسیحی).

یکی دیگر از وجوه اشتراک اسطوره و عرفان، میل شدید قهرمانان آن دو به خداگونگی و پیوستن به خدا یا خدایان است. قهرمانان انسانی اساطیر، مردمی هستند در اوج تواناییهای انسانی؛ اینان تنها برای نیل به خداگونگی و به دست آوردن انحصاری ترین ویژگی خدایان یعنی حرمت و جاودانگی، به خدایان متوسل می شوند. اولیس در حماسه اودیسه و رستم در حماسه ما ایرانیان از حیث تواناییهای انسانی چیزی کم ندارند؛ تنها نیاز آنها همانند دیگر قهرمانان اساطیری، «حرمت و ماندگاری» است که گاهی چنان می نماید که این دو، امری یگانه و واحد است و در صورت

تصور دوگانگی آنها همواره «حرمت» بر «جاودانگی» ترجیح داده شده است؛ اما در هر حال دست یافتن به آنها بدون حمایت و پشتیبانی والاترین منشأ آن صفات یعنی خدایان، مقدور و میسر نیست. تمام قربانیها و نذورات آیینی از سوی قهرمانان اساطیری به نحوی با این انگیزه مربوط است. آن چیزی که در اساطیر ما ایرانیان از آن با عنوان «فرّ یا فرّه»^{۱۵} یاد شده است، تعبیر و بیانی از این نیاز قهرمانان اساطیری است. اغلب قهرمانان اساطیری جهان، چنان دل‌بسته و آرزومند «حرمت و ماندگاری» هستند که برای دست یافتن به آن از رویارویی با مرگ نمی‌هراسند. جالب تر از آن اینکه راولیان این اساطیر به پاداش چنین مرگی، جاودانگی را از آنها دریغ نورزیده‌اند. آشیل بعد از مرگ به زندگی ابدی در جزیره سفید در دریای سیاه دست می‌یابد. هرکول بعد از کشته شدن به جاودانگی می‌رسد. چنان می‌نماید که دست یافتن به این نیاز گاه با تن در دادن قهرمان به مرگی ناگزیر و گاهی با پشت سر نهادن چندین - اغلب هفت - مرحله پر خوف و خطر ممکن می‌گردد. هفت خوان رستم و اسفندیار در اساطیر ایرانی و دوازده خوان هراکلس در اساطیر یونان - که بنا به پیشگویی هاتف آپولون عمر جاودانی پاداش زحمات هراکلس بود (گرمال، ۱۳۷۸: ۱/۳۸۱) - سفرهای طاقت فرسای گیلگمش برای یافتن حیات ابدی (اسمیت، ۱۳۷۸: ۹۵-۶۵) و ده‌ها نمونه دیگر از این قبیل در اساطیر ملل دنیا، همگی حکایت از میل نوع بشر به اصل «حرمت و جاودانگی» دارند. این اشتیاق چنان توان و نیرویی دارد که در ادوار متأخرتر تحولات فکری و مذهبی نوع بشر از حیات باورهای او رخت برنست. شیفتگی و ستایش عرفا از حیات جاودانه و بقای پایدار، لزوم گذر از مراحل و وادیهای پر خوف و خطر عرفان و نهایتاً تحقق بقای سرمدی سالک بعد از فنای او، مرده ریگهایی است که عرفان از اساطیر به ارث برده است.

بر اساس آنچه گفته شد می‌توان پذیرفت که انگیزه پیدایش اساطیر خدایان و عرفان یکی است؛ یعنی تقلا برای نزدیک ساختن انسان و خدا یا خدایان؛ با این تفاوت که اساطیر، خدا را به سوی انسان می‌کشاند اما عرفان، انسان را به سوی خدا. عرفان در ادوار متأخر و عصر پیدایش ادیان توحیدی همان نقشی را ایفا می‌کند که اساطیر در ادوار متقدم تر و عصر تعدد خدایان و اگر در مفاهیم و باورهای این دو نگاهی از سر دقت و خالی از تعصب بیندازیم خواهیم دید که عرفان چیزی جز صورت تحول و تکامل یافته نگاه اساطیری انسان به خود و خدایش نیست.

پی‌نوشت

۱. برای آشنایی به نظریه او، ر. ک: اتو، رودولف، مفهوم امر قدسی، ص ۹۶-۵۷.
۲. بر این اساس، نیاز به حیات اجتماعی نیز پیامد منطقی علم انسان از ضعف او به‌شمار می‌آید. به عبارت دیگر یکی از طرق غلبه آدمی بر ضعف او در قبال عوامل تهدید، روی آوردن به زندگی اجتماعی است.

۳. کلام مجید نیز بر فطرت ضعیف انسان گواهی می‌دهد: «... خلق الانسان ضعيفا» (النساء. ۲۸).
۴. احساس ضعف انسان در قبال پدیده‌های آسیب‌رسان در طول تاریخ پیوسته در حال دگرگونی و دگردیدی بوده است؛ ابتدایی‌ترین ضعف او در قبال حیوانات و پدیده‌هایی چون رعد و برق، زلزله و سیل و حوادثی مانند آن بود. اما بعد از آنکه اندیشه و تعقل او پرده از اسرار آن پدیده‌ها برداشت و به کسب توانایی در برابر آنها نایل آمد، تنها ضعف ناگشوده سراسر تاریخ بشری یعنی مرگ در برابر او رخ نمود؛ از آن هنگام که آدمی متوجه ضعف خویش در برابر مرگ شد، «مرگ» به عنوان یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین دغدغه‌های خودآگاه و ناخودآگاه او مطرح شد. اگر قهرمانان هر دو حیطة اساطیر و عرفان را جویای ارتباط و اتصال با امر قدسی و ماوراءالطبیعه می‌بینیم از آن روی است که آدمی امر قدسی - ربانی را در معرض مرگ نیافت و از این رو برای چیرگی به مرگ و نیستی چاره‌ای جز پیوستن به آن «بوده» یا بوده‌های باقی و پایدار یا حداقل تشبیه به آنها ندید و نمی‌بیند.

۵. حاصل این نیاز فطری به حمایت نیروهای مقتدر در فرهنگ سکولار جهان غرب، خلق شخصیت‌های تخیلی از نوع «سوپر من» هایی با نیرو و توان مهار ناشدنی و البته حامی نوع انسانی در برابر نیروهای شر است. شاید بتوان در تقلا و کوشش فرهنگ غرب در تولید چنین شخصیتها و صادر کردن آن به محدوده جغرافیای فرهنگ‌های دیگر، اهداف نیرومندی برای پر کردن جای خالی خداوند مقتدر و حامی نوع انسانی به‌وسیله این بوده‌های تخیلی در ظرفیت باورهای مخاطبانش یافت که فن سینما با افسون و شگردهای خاص هنری خود آنها را به واقعیت نزدیک ساخته است.

۶. انتظار حمایت و پشتیبانی خدایان از انسان، موردی است که از قرآن مجید نیز شاهد و تأییدی برای آن می‌توان آورد:

واتخذوا من دون الله الهة لعلهم يُنصرون. لا يستطيعون نصرهم... (یس: ۷۵ - ۷۴)

۷. برای مثال، تصویری که زردشتیان از اهورا مزدا به عنوان حامی و پشتیبان خلق داشتند در این بخش از یشتها قابل توجه است:

«... ای زرتشت! اگر خواستار چیرگی بر دشمنی دیوان و مردمان (دُروند) و جادوان و پریان و کوی‌ها و کَرَب‌های ستمکار و راهزنان و آشموغان دو پا و گرگان چهار پا... سپاه فراخ سنگر، بزرگ درفش، گشوده و خونین درفش دشمنی، پس در همه روزان و شبان، این نامها را بازگیر: پشتیبان، نام من است. آفریننده و نگاهبان، نام من است... چاره بخش، نام من است... نگاهبان، نام من است. پشت و پناه، نام من است. دادار، نام من است. نگاهدارنده، نام من است... این نامهای بیستگانه، همچون زره پشت سر و زره پیش سینه در برابر گروه ناپیدای دروندان و نابکاران... به زیان اهریمن نابکار به کار رود؛ چنانکه گویی هزار مرد، مردی تنها را نگاهبانی کنند.» (اوستا، ۲۷۶-۲۷۳/۱) بهترین شواهد این باور در مورد خدا از دیدگاه بنی اسرائیل در مزامیر داود یافت می‌شود: «ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده اند... لیکن تو ای خداوند گرداگرد من سپر هستی...» (مزمور سوم، ۴۱) و «خداوند قلعه بلند برای کوفته شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمانهای تنگی» (مزمور نهم، ۹) خداوند صخره من است و ملجأ و نجات دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه می‌برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من. خداوند را که سزاوار کل حمد است خواهم خواند. پس از دشمنانم رهایی خواهم یافت.» (مزمور هجدهم، ۴-۲) «خداوند شبان من است... در مرتعهای سبز مرا می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند... چون در سایه وادی موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی. عصا و چوبدستی تو مر تسلی خواهد داد» (مزمور بیست و سوم، ۳ و ۵) شاید اطلاق نام «پدر» به خداوند در سنت مسیحیان نیز تا حدی مبتنی بر باور حمایت و پشتیبانی خدا از بندگانش - مثل حمایت پدر از فرزندان - باشد. این باور در دین اسلام و کتاب قرآن آشکارتر از آن است که نیازمند ذکر شاهد باشد، اما صرفاً برای تذکر به این چند آیه بسنده خواهیم کرد: ما لک من الله ولیّ و لا نصیر (بقره: ۱۰۷) و إن تولّوا

فاعلموا أنّ الله مولاكم نعم المولى ونعم النصير (انفال. ۴۰) بل الله مولاكم و هو خير الناصرين (آل عمران: ۱۵۰) استعاذه و استعانت نیز بر پایه باور و ایمان به حمایت و یاوری مقتدرانه خداوند شکل گرفته است.

۸- « هوشنگ پیشدادی در پای کوه البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، اورا پیشکش آورد... و از وی خواستار شد: ای اردویسور اناهیتا! ای نیک! ای توانا ترین! مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ ترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان دروند و جادوان و پریان و کوی ها و کرب های ستمکار چیرگی یابم...». برای آگاهی از آیین قربانی در باور ملل مختلف ر.ک: مصطفوی: ۱۳۶۹).

۹- مثل تجسم تشر در شکل و شمایل انسان و اسب و گاو در باورهای مزدیسنان: «تشر، ستاره رایومند و فره مند را می ستاییم... تشر رایومند فره مند در نخستین ده شب، کالبد استومند پذیرد و به پیکر مردی پانزده ساله، درخشان، روشن چشم، برزمنند، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز کند. (اوستا، ۱/۳۳۲) تشر رایومند فره مند در دومین ده شب، کالبد استومند پذیرد و به پیکر گاو زین شاخ در فروغ پرواز کند... در سومین ده شب، کالبد استومند پذیرد و به پیکر اسب سپید زیبایی با گوشهای زرین و لگام زرنشان در فروغ پرواز کند.» (اوستا، ۲/۳۳۳)

۱۰- فضل تقدم و تقدم فضل در ورود به این بحث در حیطه عرفان ایرانی از آن استاد ارجمند جناب آقای دکتر شفیعی کدکنی است. (ر.ک: دکتر شفیعی کدکنی. مقام انسان در عرفان ایرانی، مجله یغما، سال بیست و هفتم، شماره سوم و چهارم، خرداد و تیرماه ۱۳۵۳). البته تذکر این نکته ضروری است که انسان گرایی در این مورد کاملاً و از هر جهت با مفهوم اومانیسیم غربی مطابقت ندارد.

۱۱. بر اساس این احادیث از نظر مسلمانان بهشت در آسمان است: إنّ الجنة فی السماء. إنّ الجنة لیرون اهل علیین كما ترون الكواكب الدرّی فی افق السماء. أنّ الجنة مائه درجه ما بین درجتین كما بین السماء و الارض... (ر.ک: شریعت، محمد جواد، فهرست تفسیر کشف الاسرار و عدّه الابرار، ۳۲۲)

۱۲. اشتاین سالتز در کتاب خود تحت عنوان سیری در تلمود، آنگاه که به بررسی عرفان در باورهای دین یهود پرداخته، تنها جنبه از این دین را که قابل تطبیق با آرای عرفا دانسته، مسأله حرمت فرا یاد دادن اسمای خداست و راز داری در مورد آن اسم مکتوم. سخن او در مورد عرفان یهودی به چیزی فراتر از این نمی انجامد. (ر.ک: اشتاین سالتز، ۱۳۸۳: ص ۳۱۶-۳۰۷).
۱۳. و.ت. استیس در کتاب عرفان و فلسفه، ظرفیت عرفانی ادیان و آیینهای جهان را از نگاهی دیگر بررسی کرده است. (ر.ک: استیس، ۱۳۶۱: ۳۵۷-۳۵۵).
۱۴. برای آشنایی با بیانی دیگر از این باور، ر. ک: نسفی، ۱۳۷۱: ص ۵۶.
۱۵. درباره فرّ و فرّه، ر.ک: پورداد، ۱۳۷۷: ۳۲۲-۲/۳۰۹؛ راشد، فرّ و فرّه در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره ۳ و ۴، ۱۳۶۸: ۲۸۶-۲۵۷.

منابع

- استیس، و.ت، (۱۳۶۱) *عرفان و فلسفه*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش.
- اسمیت، جرج، (۱۳۷۸) *گیگمش*، ترجمه داوود منشی زاده، چاپ اول، تهران، انتشارات جاجرمی.
- اشتاین سالتز، آدین، (۱۳۸۳) *سیری در تلمود*، ترجمه باقر طالبی دارابی، چاپ اول، قم، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- پور داود، ابراهیم، (۱۳۷۷) *یشتها*، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.
- دوبلیوس، لوکاس؛ وان در اسپک، روبرتوس، (۱۳۸۲) *دیباچه ای بر جهان باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ دوم، تهران، انتشارات ققنوس.
- راشد، محمد رضا، (۱۳۶۸) *فرّ و فرّه در شاهنامه*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال بیست و دوم، شماره سوم و چهارم، ص ۲۸۶-۲۵۷.
- روزنبرگ، دونار، (۱۳۷۹) *اساطیر جهان*، ترجمه عبدالحسین شریفیان، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.
- شریعت، محمد جواد، (۱۳۶۳) *فهرست تفسیر کشف الاسرار و عتاة الابرار*، چاپ اول، امیر کبیر.

شفیعی کدکنی، محمد رضا، (خرداد ۱۳۵۳) مقام انسان در عرفان ایرانی، مجله یغما، سال بیست و هفتم، شماره سوم، ص ۱۵۱-۱۴۷.

شفیعی کدکنی، محمد رضا، (تیر ۱۳۵۳) مقام انسان در عرفان ایرانی، مجله یغما، سال بیست و هفتم، شماره چهارم، ص ۱۹۳-۱۸۸.

کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، (۱۱۸۳) انجمن کتاب مقدس ایران.

کمبل، جوزف، (۱۳۸۳) اساطیر مشرق زمین، ترجمه علی اصغر بهرامی، چاپ اول، تهران، انتشارات جوانه رشد.

گریمال، پیر، (۱۳۷۸) فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر.

محمدیان، بهرام و دیگران، (۱۳۸۰) دایره المعارف کتاب مقدس، چاپ اول، تهران، انتشارات روز نو.

مصطفوی، علی اصغر، (۱۳۶۹) اسطوره قربانی، چاپ اول، نویسنده.

نجم رازی، (۱۳۷۷) مرصادالعباد، محمد امین ریاحی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

نسفی، عزالدین، (۱۳۷۱) الانسان الکامل، تصحیح ماژیران موله، چاپ سوم، تهران، کتابخانه طهوری.

واینر، فیلیپ. پی.، (۱۳۸۵) فرهنگ تاریخ اندیشه ها، ترجمه گروه مترجمان، چاپ اول، انتشارات سعاد.

هومر، (۱۳۷۱) ادیسه، ترجمه سعید نفیسی، چاپ نهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.